بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 20 بهمن 1395.

بحث سر این بود که آیا یک قاعده اولیه ای داریم برای اینکه ورثه باید از دیه ارث ببرند به طوری که اگر روایت خاصی در مسئله نبود ما طبق این قاعده حکم می کردیم که ورثه باید از دیه ارث ببرند. یا همچین قاعده ای وجود ندارد. مرحوم صاحب جواهر تقریباتی ذکر کرده بودند که از این تقریبات استفاده می شد که اینکه شارع مقدس در مورد دیه حکم به ثبوت دیه کرده است به خاطر اینکه اولا و بالذات، میت را مالک فرض کرده است وقتی میت مالک شد، طبیعتا قواعد باب وصیت و دین و ارث به ترتیب اول اموال میت و ما ترک او در دین او صرف می شود و بعد در وصیتش صرف می شود و بعد در ارث او صرف می شود طبق قاعده اولیه ایشان می خواست قرار دهد. یکی از استدلالات ایشان که قبل از ایشان هم در کلمات وارد شده است بحث اولویت است. اینها می گویند که دیه تمام اعضا، دیه قتل، اولا به ارث بردن است از دیه طرف. این اولویت در کلمات اصحاب هست. مرحوم نراقی در مستند، اصل این اولویت را اینگونه تقریب کرده است که اگر کسی به شخصی صدمه ای وارد شود و این صدمه باعث ثبوت دیه ای بشود، خب آن بنده خدا بمیرد آن کسی که مجروح شده است نه به خاطر این صدمه کلا همین جوری بمیرد. خب شخصی نیست این دیه جرح را می گیرند. خب به طریق اولا کأنه دیه کل شیء را هم باید بگیرند. بعد اشکال کرده است که دیه جرح را می گیرند بعد از مرگ، به دلیل اینکه در حال حیات میت مالک آن شده است. وقتی در حال حیات مالک آن شده است، عنوان مال میت، ما ترک میت، بر این دیه صدق می کند. لازم نیست میّت اخذ کرده باشد تا مالک شود. نفس وقوع جراحت بر میّت، باعث می شود که مالک آن به نحو کلی شود. بله ملکیت شخصی اش متوقف بر اخذ نیست ولی مالکیت کلی شدن متوقف بر اخذ نیست. و ما ترک لازم نیست که ملک شخصی باشد همان ملک کلی هم کفایت می کند. اینگونه اصلا تقریب کرده است و پاسخ داده است. این تقریب خیلی ضعیف است آن چه اولویتی دارد منهای این بحث چه اولویتی دیه مال نسبت به کل اعضا دارد؟ اولویت به چه جهت؟ اولویت را چجور می شود تقریب کرد حالا منهای بیان وجه فارغ. ما عرض کردیم تقریبی که صاحب جواهر اشاره می کند این تقریب نیست. بحث ایشان این است که اصلا چرا میت در حال حیات نسبت به جراحتی که بر او وارد می شود دیه می گیرد؟ دیه عوض جراحتی که به نفسش وارد شده است. این جراحت به خاطر اینکه شخص مالک اعضای خودش است وقتی که مالکیت کل را داشته باشد، این مالکیت کل منحل می شود به مالکیت اعضا، بنابراین اگر کسی این مملوکی را که به نحو انحلالی برای میت در حال حیاتش هست، همان مملوک را از او بگیرد، شارع مقدس گفته است کهب اید ععوض دهد. برای اینکه آن که هنوز منحل نشده آن که علت مالکیت میت نسبت به اعضا بوده است که مالکیتش نسبت به کل بدن است. او به طریق اولا هست. بحث هایش این است که بحث تقریباتی که صاحب جواهر هم اشاره می کند. خب این می شود یک بیانی را تقریب کرد ولی به این بیانی که اصلا ایشان صاحب مستند تقریب کرده اند اصلا اولویتی نمی شود تقریب کرد و پاسخش هم واضح است. یعنی جوابی که داده است به خاطر اینکه تقریب انقدر ضعیف است که به این حرفها نمی شود مشی کرد. حالا اصل این حرف هایی که مرحوم صاحب جواهر مطرح کرده اند ببینیم که این تقریبات درست هست یا نیست.

اصل این حالا منهای بحث اولویت اصل کلامی که مرحوم صاحب جواهر دارند و آن این است که علت مالک شدن دیه، به دلیل این است که میت مالک نفس خودش هست بنابراین مالکیت آنا ما نسبت به دیه حاصل می کند. حالا بفرمایید مالکیت آنا ما، بفرمایید مالکیت تقدیریه، بفرمایید مالکیتی که در لحظه خروج روح حاصل می شود، مالکیتی که در زمان واقع نمی شود در آن واقع می شود که از اجزاء زمان نیست. آنا ما گاهی اوقات که تعبیر می کنیم یعنی یک لحظه خیلی کم. گاهی اوقات آن به اصطلاح فلسفی اش در مقابل زمان به کار می بریم و در آن کأنه واقع می شود. آن می گویند النهایه الزمان است. خب حالا هر یک از این تعبیرات را ما به کار ببریم. بحث سر این است که آیا همچین ملکیتی که یک همچین ملکیت ملکیتی عقلایی است، ملکیت در آن عقلی. ملکیت در آنا ما ای که یک لحظه خیلی کوچک هست. ما برای چه به این وجه ها می خواهیم قائل شویم. می خواهیم بگوییم که اطلاق ادله ای که دیه را برای ما ترک ثابت می کند را می خواهیم طبق قاعده کنیم. آیا واقعا عقلا اینگونه حکم می کنند؟ به ملکیت آنا ما، به ملکیت تقدریه. حالا چند تا تقریبی که در واقع سه تا تقریب برای کلام صاحب جواهر می شود بیان کرد. یک تقریب این است که ایشان می خواهد بگوید که در آن، میت مالک دیه می شود و از آن منتقل به ورثه می شود. آیا واقعا این عقلایی است؟ یا آنا ما مالک می شود تقریبی که آقای اراکی به آن تصریح می کنند. این چه اعتباری است؟ اعتبار عقلایی که هیچ خاصیتی ندارد و فقط برای انتقال به ورثه است. این ایا یک اعبار عقلایی هست که عقلا اعتبار می کنند ما بگوییم؟ هیچ اعتبار عقلایی ندارد حالا آن باشد یا آنا ما باشد. اما آن بحثی هم که ایشان گفتند ملکیت تقدیری. ملکیت تقدیری ظاهر ادله ای که گفته است که ما ترک و مال میّت منتقل به ورثه می شود مال بالفعل است. مال تقدیری و مال بالقوه را بخواهیم بگوییم به ورثه منتقل می شود خلاف ظاهر است و وجهی ندارد که ما مال را به مال بالقوه و مال تقدیری یعنی اگر میّت مشکلی نداشت مالک می شد. و ما هیچ دلیلی نداریم بر این وجه مشی کنیم.

بنابراین اگر ما بودیم و هیچ دلیلی نداشتیم، اینها یک چیزهای عقلا بما هم عقلا همچین اعتباراتی فی نفسه ندارند.

سؤال:

پاسخ: هیچ دلیلی در مورد اینکه دیه را باید چه کار کنیم.

ممکن است یک تقریب دیگری ذکر کنیم. تقریب صاحب جواهر این نیست. که ما بگوییم از روایاتی که درباره دیه گفته است که دین خارج می شود، از این روایات ما استفاده می کنیم که شارع مالکیت میت را برای دین تثبیت کرده است. از آن روایات یعنی ما بودیم این استفاده را نمی کردیم ولی از آن روایات. چطور؟ ببینید ما در بعضی از روایات هست که می گوید

إِذَا قُبِلَتْ دِيَةُ الْعَمْدِ فَصَارَتْ مَالًا فَهِيَ مِيرَاثٌ كَسَائِرِ الْأَمْوَالِ

بگوییم این فصارت مالا اشاره به این دارد که بعد از اینکه دیه قتل عمد به توسط ورثه پذیرفته شد، این مال میت می شود و وقتی که مال میت شد داخل در میراث می شود. این یک روایت. یک روایت دیگر روایت همین یحیی الازرق بود. و روایت عبد الحمید بن سعد که مضمون واحد داشت. که در بعضی از تعبیرات این روایات این بود که سؤال کرده بود که اگر دیه را بگیرند آیا باید آن را در دین صرف کنند یا خیر؟ تعبیری که در روایت بود این بود که باید دیه ای را که می گیرند در دین صرف کنند لأنهم اخذوا دیته فالمیت اولا بدیته من غیره. دیه میت را گرفته اند. خود میت نسبت به دیه خودش اولا هست. بگوییم که این مفاد عبارت این است که چرا باید در دین آن صرف شود؟ چون دیه میت است. یعنی همین مطلبی که صاحب جواهر می گوید که عوض نفس است می گوید چون عوض نفس است و میت نسبت به نفس خودش اولا از غیرش هست بنابراین نسبت به دیه هم اولا نسبت به دیگران است. بنابراین از این اقتضا می کند که این آنا ما کأنه مالک می شود و

سؤال:

پاسخ: داریم تقریب کلام صاحب جواهر را می کنیم. بحث قبلی این بود که اگر ما هیچ روایتی نداشتیم. فی نفسه می خواستیم چیز کنیم عقلائا ما دلیل بر همچین اعتباری نداریم. نه اینکه مشکل عقلی داشته باشد. اشکالی ندارد شارع مقدس اعتبار ملکیت کند. عقلا فی نفسه همچین اعتباری نمی کنند. بنابراین ما از جهت بیان عقلایی، بله اگر ممکن است از ادله شرعیه همین مطلبی که صاحب جواهر فی نفسه استظهار می خواهد بکند ما می گوییم از ادله شرعیه این مطلب استفاده می شود. ولو به جهت اینکه الفاظی که در روایات وارد شده است مثل مال، ما ترک، موضوعش عقلایی است. یعنی مال و ما ترک یک اعتبارات عقلایی هستند. البته مانعی ندارد که ما از ادله شرعیه اینجا استفاده کنیم شارع اینجا یک چیزی را مال فرض کرده است. اگر هیچ دلیلی نداشته باشیم برای اینکه مالی که در ادله اعتبار شده است چه مالی است باید به همان اعتبارات عقلایی در مورد مال مراجعه کنیم. بحث این بود که اگر ما باشیم و اعتبارات عقلایی نمی گوییم که میت مالک شده است. بله اگر از ادله شرعی بخواهیم استظهار کنیم آن را باید بحث کنیم. مانعی ندارد می خواهیم همان را بحث کنیم. تقریب این است که ما از ادله شرعیه استفاده می کنیم که شارع مقدس اول شیء را مال فرض کرده است و بعد منتقل به ورثه می شود.

سؤال:

پاسخ: وجه عقلایی نمی خواهیم بیاوریم. وجهی که طبق قاعده بکنیم. یعنی به طوری که می خواهیم بگوییم که شارع مقدس اعتبار ملکیت کرده است. اگر اعتبار ملکیت کرده باشد، خود همین اعتبار ملکیت، این دیه را داخل در عمومات ارث می کند. ما یک عموماتی داریم می گوییم کل مال للمیت فهو یصرف فی الدین ثمّ فی الوصیه ثمّ یقسّم بین الورثه علی کتاب الله و سنت نبیّه. این یک قانون کلی داریم. ما می خواهیم ببینیم آیا دیه را می توانیم تحت این قانون ببریم؟ یک موقعی تحت این قانون بردنش به خاطر تحلیل عقلایی هست. می گوییم که اگر هیچ روایتی هم نبود دیه را تحت این قانون می بردند. یک موقعی اینگونه است که از کلام صاحب جواهر اینگونه استفاده می شد. یک جور دیگر است که اگر روایتی نبود ما می گفتیم عقلا دیه را مال میت نمی دانند. ولی از ادله شرعیه استفاده می کنیم که شارع مقدس دیه را مال برای میت فرض کرده است. اگر مال فرض کرده است طبق قاعده باید داخل در این روایات باشد مگر اینکه مخصصی برایش وارد شود. حالا می گویم اصلا این بحث را برای چه عنوان کرده اند. در مورد اینکه آن کسانی که از دیه محروم هستند اختلافات شدیدی هست. حالا من اقوال علما را بعد از این می خوانم. خیلی متفاوت تعبیر شده است. ما بحث این است که در این موارد اگر ما روایات را قاصر دیدیم، طبق قاعده باید بگوییم که آن ورثه ای که داخل در این روایت خاصه نیستند آنها ارث می برند یا خیر؟ خب عرض کردم ما به این دو روایت تمسک کنیم. یکی روایت اسحاق بن عمار که تعبیر کرده بود اذا قُبلت دیه العمد و صارت مالا فهی میراث کسائر الاموار. خب این یک تعبیر. یک تعبیر دیگر این بود که علت اخراج دیون از دیه این دانسته بود لأنه اخذوا دیته فالمیّت اولی بدیته من غیره. خب این بگوییم که این یعنی اینکه کأنه مال میت است. مال میت این اولویت دارد. ولی به نظر می رسد هیچ یک از ادله کافی نیست. اولا این اذا قبلت دیه العمد فصارت مالا ممکن است ناظر به این باشد که حق قصاص تا وقتی که یک امر حق است و مالیت پیدا نکرده است دین خارج نمی شود. دین از مال خارج می شود نه از حقوق. ولی وقتی تبدیل به مال شد از او خارج می شود. فصارت مالا نه فصارت مالا للمیت. اینرا معلوم نیست اینگونه معنا کنیم. مالیت پیدا کند یعنی تعیّن پیدا کند. تا وقتی که به صورت حق است، از حقوق دین خارج نمی شود ولی وقتی که مال شد از آن خارج می شود. این معلوم نیست اصلا ناظر به این باشد که بخواهد آن را تحت قواعد عامه داخلش کند و بخواهد بگوید که کل مال للمیت فهی میراث، این معلوم نیست که مرادش این باشد. کسایر الاموال یعنی مثل سایر اموال میت، این ناظر به اینکه به دلیل مال میت بودن آن را مفروغ عنه گرفته شده است که سایر اموال را چه کار می کنید این هم مثل همان. این را توجه داشته باشید که سائر گاهی اوقات به معنای جمیع است و گاهی اوقات به معنای بقیه است. روشن نیست که سایر الاموال می خواهد بگوید که این هم مثل بقیه اموال میت می شود. این خیلی عبارت واضح نیست که مراد این باشد.

سؤال:

پاسخ: وجه تشبیه این نیست می گوید که مثل سایر اموال ارث برده می شود. اما نکته اش چیست؟ شارع حکم کرده است. یک حکم تعبدی خاص است. می گوییم مثل سایر اموال مثل همه اموال میت. همه اموال میت چگونه تقسیم می شود دیه هم همین حالت را دارد. کأنه الدیه مثل اموال المیت. همان عبارتی که فقها دارند که الدیه بحکم مال المیت. عبارتی که در شرایع هست و جاهای دیگر است این عبارتش هم مفادش این است. الدیه بحکم مال المیت. اما اینکه بگوییم در رتبه سابق یک مالیت برای آن فرض شده است از آن در نمی آید.

سؤال:

پاسخ: آن یک بیان دیگر است صبر کنید یک بیان دیگر است که ما ممکن است بگوییم که این مال نیست ولی چون به حکم مال است، عموم تنزیل اقتضا می کند که همه احکام مال روی این هم بار شود. آن یک بیان دیگر است غیر از این بیانی که ما می خواهیم در این بیان بگوییم که اصلا حقیقتا مال شارع اعتبار کرده است. اما اینکه از باب اینکه چون تنزیل به مال شده است لازمه تنزیل این است که عموم تنزیل اقتضای مطلبی می کند آن چیزی است که بعدا در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: آهان این نکته را بگویم. این ممکن است یک قانون شرعی است که آن چیزی که دین از مالی که مربوط به میت هست باید خارج شود.

سؤال:

پاسخ: مالیت دار. یعنی آن چیزی که از آن دین خارج می شود. این در واقع می خواهد بگوید که بین دیه خطا و دیه عمد، وقتی شما دیه را قبول کردید می شود مثل دیه خطا. وقتی دیه خطا چه کار می کردید این شبیه همان می شود. این در واقع ناظر به آن نیست که بخواهد بگوید که این دیه عمد بعد از قبول کردن ملک میّت می شود. مالیت پیدا می کند. این به خاطر یک ملازمه شرعیه است که از آن دیه ای که مالیت دار هست، آن چیزی که مربوط به میت هست و مالیت دار هست از آن ارث خارج می شود نه اینکه اول اعتبار می کنیم ملکیتش را برای میت. ببینید ولو مال ورثه من می خواهم بگویم. می گویید ولو مال ورثه هم شود دین باید از این خارج شود. آن چیزی که مال ورثه هم بشود دین باید از این خارج شود. چیزی که از قبل میت به ورثه می رسد، دین از آن خارج می شود. چیزی که به خاطر از قبل میّت به ملکیت ورثه در می آید مال از او خارج می شود. این ممکن است اصلا بگوییم صارت مالا یعنی مالا للورثه.

سؤال:

پاسخ: حالا مالا اگر للمیت هم می گفت یعنی ملکا للمیت. له ندارد. ببینید ممکن است ما بگوییم که آن چیزی که اصلا اعتبار این است که چیزی که از قبل میّت به ورثه می رسد، باید از آن دین خارج شود. این را من توضیح می دهم. یک قدری عجله نفرمایید من توضیحش را تکمیل کنم تا بعد ببینیم به کجا می رسیم. خب حالا این را داشته باشید. ببینید حالا در پرانتز یک نکته ای را عرض کنم یک بحثی نسبت به این روایات هست. در مورد اینکه قبل از اداء دیون و قبل از اداء وصیت، ما ترک ملک ورثه هست یا نیست. بحث جدی هست که تا دین اداء نشده است تا وصیت میت اداء نشده است ما ترک ملک کیست. بحث های مختلفی وجود دارد. بعضی ها از این روایات ممکن است این را استفاده کرده باشند که به نظرم استفاده هم کرده اند که ما ترک ملک میت است. تا وقتی که دین ادا نشده است می گوید که میت اولی به ما ترک است. می گویند که اولویت از آن ملکیت استفاده می شود. میت اولا هست یعنی میت الآن مالک ما ترک است. چون مالک ما ترک هست از چیزش خارج می شود. ما می خواهیم بگوییم که این معلوم نیست از آن این مطلب استفاده شود. اگر ما قائل شویم کل مال میت به محض مرگ به ورثه منتقل می شود ولی مستحقا للغیر. مال ورثه می شود ولی در حالی که حقّ دیّان و حقّ موصی له در آن هست. باید به ملک ورثه در بیاید در طول مالکیت ورثه یک ملکیتی که در این ملک هست. یعنی ببینید ما در مورد کلی فی المعین اینگونه می خواهیم قائل شویم. کلی فی المعین ممکن است تصویر ما این باشد که کل این شیئ ملک، فرض کنید کسی که مال را می فروشد یک مقداری از آن را برای خودش استثنا می کند. ما ممکن است بگوییم که به نحو کامل به ورثه منتقل می شود ولی مستحقا للغیر. یا آن طرف قضیه اش را بگویم که راحت تر است. من ساع من صبره را می فروشم. ساعا من صبره ممکن است که ما بگوییم که کل این ملک از ملک من خارج نمی شود. اصلا اعیان را من مالک هستم ولی به نحو کلی در این مال من مالکیت می آید. یعنی مالکیتش که ظرف آن ملک من است. یعنی چیزی که ملک من هست در اینکه ملک من هست ملک غیر به او تعلق می گیرد. کلی فی المعین، مالکیت در مالکیت اس.تمالکیتی که مفروضش هم مالکیت است. آن حالا ممکن است یک مقداری ان قلت و قلت هایی در آن باشد. ولی اینکه یک شیئی ملک من باشد مستحقا للغیر که خیلی واضح است. آن دیگر هیچ چیز خاصی،

سؤال:

پاسخ: آنجا حالا دیّان یا موصی لهم مالک می شوند یا حق دارند هر کدام باشد. ما ممکن است بحث این است که این شیئی که دین به ملک ورثه در می آید. همچنان که سایر اموال هم به ملک ورثه در می آید. سایر اموال هم لازم نیست به آن معنا معنا کنیم. می خواهیم بگوییم که وقتی یک شیئی دین شد و به ملک ورثه در آمد، مالکیت ورثه مستحقا للغیر است. چون این مالکیت از قِبل میت بوده است حقوقی که میت دارد به این مال تعلق می گیرد. حالا این را می خواهم توضیح بدهم. خب بحث اما آن روایتی که روایت یحیی الازرق یا عبد الحمید بن سعد که گفته بود نمی دانم کدامش این تعبیر وارد شده بود لأنهم اخذوا دیته، من آن برگه ای که روایت را نوشته بودم نیاوردم مجبورم از حفظ تعبیر کنم. لأنهم اخذوا دیته فالمیت اولا بها من غیره. یک همچین تعبیری که در آن روایت وارد شده است. این چه می خواهد بگوید؟ آیا می خواهد بگوید که میت مالک این شیء است؟ این اولویت یا یک نکته دیگر را می خواهد بیان کند؟ به نظر می رسد که این منافات با این ندارد که ما بگوییم اصلا تمام ما ترک اصلا به طور کلی ما ترک ملک ورثه می شود. دیه هم ملک ورثه می شود ولی بحث این است که این دیه به جهت یک صدمه ای که به میت وارد شده است به ورثه منتقل شده است. چرا ورثه مالک این شیء شده اند؟ به خاطر اینکه میت یک صدمه ای دیده است و در اثر صدمه دیدن میّت یک حقی پیدا کرده است. یعنی اقتضاء مالکیت میّت نسبت به این دیه حاصل شده است. این اقتضا به فعلیت نرسیده است به دلیل اینکه میت صلاحیت ملکیت نداشته است. ولی این اقتضا سبب شده است برای اینکه در این مال یک حقی پیدا کند. این می خواهد آن اقتضاء ذی حق شدن میت در این مال را بیان کند. بیانش این نیست که میّت نسبت به ا ین مال مالک شده است. می گوید که نه اصلا ببینید چرا میت چرا این دیه به ورثه رسیده است. به دلیل اینکه جان میت گرفته شده است. جان میت گرفته شده باشد یعنی همان نکته ای که صاحب جواهر به معنای دلیل بر این میگیرد مالک بالفعل شده است میت ما می خواهیم بگوییم که میت مالک بالفعل نشده است. ولی اقتضاء مالکیت میت نسبت به این مال وجود داشته است. این اقتضاء در مورد میت به فعلیت نرسیده است که ملکش شود. بلکه یک حقی برای میت در این مال ایجاد شده است و این حق اقتضا می کند که آن خواسته های میت و آن چیزهایی که به سود میت هست در مورد این اعمال شود. دین چیزی هست که در مرحله اول اصلا چرا کل نکته شرعی که چرا در مرحله اول مال شخص باید در دیونش صرف شود و بعد در وصیتش و بعد به ورثه برسد؟ خود این یک نکته عقلایی دارد و یک نکته تکوینی دارد. آن این است که وقتی میّت خودش نمی تواند در مالش تصرّف کند، سلطه داشته باشد، اولویت دارد که کاری کنیم که به نفعش باشد. به سودش باشد. اشتغال ذمّه ای که برای میت حاصل شده است از بین رود. در مرحله بعد آن چیزی که اراده میت به او تعلق گرفته است. خواست میت است وصیت. الآن در خارج کسی که وصیت می کند، تخصیص به ثلث نمی دهند می تواند کل مال را وصیت کند. شارع مقدس گفته است که نه، تعیین حد و حدود کرده است گفته است در مرحله اول دین. چون آن میت پایش گیر است. در مرحله بعد وصیت. وصیت یعنی آن چیزی که خواسته میت است. ولی شارع خواسته میت را به اندازه یک سوم فقط اجازه داده است. بعد از آن کسانی که نازل منزله میت هستند. اینها همه اقتضائات سلطه شخص بر مال است. سلطه تکوینی که انسان بر نفس خودش دارد، آن هم اقتضائاتی دارد. آن سلطه تشریعی انسان بر اموالش اقتضا داشت که اول به دین منتقل شود و بعد به وصیت منتقل شود با آن حد و حدود هایی که شارع مقدس تعیین کرده است و بعد به ورثه برسد. این هم اشاره به این است که ما میت را در مرحله اول سلطه تکوینی بر خودش دارد. میّت مالک تشریعی خودش نیست ابتدائا و اولا و بالذات مگر در شرایطی که یک زمینه هایی پیش بیاید. یک بحثی حالا در پرانتز من بگویم که آن این است که در فروش اعضای بدن آیا کسی که اعضای خودش را می فروشد به چه عنوان حق دارد اعضای بدن خودش را بفروشد؟ آیا به اعتبار اینکه من نسبت به اعضای بدنم ملکیت تشریعی دارم؟ من فرض کنید ملک هایی که دارم یک ملکم این است که کلیه دارم. یک ملکم این است که این اعضا ملک من هست یکی از کلیه هایم ملک من است این شکلی است؟ رو همین جهت به نظر می رسد که اینگونه نیست. نه اینکه من مالک تشریعی کلیه هستم. بحث سر این است که من اختیار تکوینی نسبت به کلیه خودم دارم. حالا این مطلب را ملاحظه فرمایید من عرضم این است که این روایات ناظر به یک سری نکات عقلایی هست که آن نکات عقلایی قدر مشترک هست بین مالکیت ورثه حق داشتن دیّان. این را بعدا بعد از تعطیلات انشاء الله توضیحات بیشترش را خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد